

:

دکتر جهانگیر کرمی*

استادیار موسسه مطالعات آمریکای شمالی و اروپا، دانشگاه تهران

چکیده

در این نوشته کوشش شده است تا با بیان نسبت ایران و اوراسیای مرکزی و بحث در نقش و عملکرد آن، مشکلات و مسائل پیش روی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار گرفته و راهکارهایی برای ارتقای این نقش و تقویت منافع ملی آن مطرح گردد. در واقع، مقاله به نوعی یک طرح بحث است تا با نگاهی نقادانه به عوامل اصلی در حاشیه ماندن کشور ما در ارتباط با این منطقه در مقایسه با سایر بازیگران مهم پردازد سخن اصلی نگارنده آن است که ایران نقشی روشن برای خود در این منطقه تعریف نکرده و نقش های آشفته قابل تصور نیز در تعارض با نقش آن در سایر مناطق و موضوع ها بوده و از این رو، با موانع مهمی در داخل و خارج روبه رو شده و در حاشیه بازی اصلی مانده است.

کلید واژه ها:

اوراسیای مرکزی- ایران- سیاست خارجی- قدرت منطقه ای - سند چشم انداز.

Email: jkarami@ut.ac.ir

* : ÿ

مقدمه

منطقه‌ای که اینک اوراسیای مرکزی نامیده می‌شود، برای سده‌ها در قلمرو سیاسی و فرهنگی ایران قرار داشته و در چند سده اخیر نیز دولت ایران یکی از بازیگران اصلی آن بوده است. پس از آنکه برای بیش از یک سده، روسیه این منطقه را در قلمرو خود هضم نمود، رابطه ایران و اوراسیای مرکزی بسیار کاهش یافت تا اینکه از سال ۱۹۹۱ بار دیگر این منطقه آزاد شد و این بار، وضعیت رقابت‌های قرن ۱۸ و ۱۹ میان روسیه، عثمانی، ایران و انگلستان، میان بازیگران جدید زنده شد.

اما در حال حاضر این منطقه چه نسبتی با ایران دارد؟ ایران در دو دهه اخیر نقش خود را در این منطقه چگونه تعریف نموده و بر اساس آن، چگونه کوشیده است تا منافع متصور را تامین نماید؟ طبعاً پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم آن است که بدانیم آیا نقش و منافع مورد نظر در دو دهه اخیر مبتنی بر وضع ایران و منطقه در سده‌های پیشین (منتهی به قرن ۱۸ میلادی) بوده است که منطقه در قلمرو فرهنگ و سیاست ایران قرار داشته؟ آیا مدل سده ۱۹ در نظر بوده که ایران صرفاً یکی از بازیگران منطقه باشد؟ یا اینکه بر اساس نقش متاثر از انقلاب اسلامی و به عنوان ام‌القرای اسلامی، مدل جدیدی را دنبال نموده است؟

ادعای مطرح شده در این مقاله آن است که "ایران برای خود نقشی روشن در این منطقه تعریف نکرده و در آشفتگی ناشی از این وضع، با موانع مهمی در داخل (عدم اولویت بخشی به آن) و خارج (همکاری منفعل و احتیاط نظام‌های سیاسی منطقه) رویارو شده، در نتیجه در حاشیه موضوعات اصلی بازی در منطقه مانده است".

۱. اوراسیای مرکزی: نام‌ها و رویاها

به تعبیر تحلیل‌گران پسامدرن، نام‌ها از قدرت و منفعت حکایت می‌کنند. نام مناطق نیز از این قاعده خیلی دور نبوده و بیشتر در نسبت با قدرت نام‌گذار و بر حوزه منافع آن اطلاق می‌شوند. از این نگاه مفهوم اوراسیا بیشتر محصول فکر جغرافیادانانی بوده که منافع قدرت‌های اروپایی و به ویژه آلمان را در اواخر قرن نوزدهم و دهه‌های نخست قرن بیستم اندیشه پردازی می‌کردند و پس از جنگ جهانی دوم و گسترش قلمرو سرزمینی و سیاسی اتحاد شوروی،

چندان نامی از آن نبود. آنچه که در سال‌های اخیر به اوراسیای مرکزی موسوم شده، بیشتر به حوزه قلمرو پیشین شوروی اشاره دارد. شاید خود این مفهوم تا حدودی خنثی است و کمتر اغراض سیاسی را بازمی‌تابد. اما کشورهای مجاور هر یک برای این منطقه نام خاص خود را دارند و آن نام بیان‌کننده حوزه منافع ملی آنهاست. در این بخش با بیان مفهوم اوراسیای مرکزی به تعابیر مختلف از سوی کشورهای مهم درگیر در مسائل منطقه می‌پردازیم.

الف) منطقه اوراسیای مرکزی

با یک نگرش سیستمی به مسائل سیاسی جهان، می‌توان سه سطح اساسی را از هم جدا نمود. در سطح نخست "نظام جهانی" (ساختار اجتماعی و اقتصادی سرمایه داری به تعبیر والرشتاین) مطرح است که از قرن ۱۶ شکل گرفته و روز به روز در حال گسترش بوده (Wallerstien, 1989) و امروز به خاورمیانه به عنوان آخرین نقطه مقاومت رسیده است. به تعبیر دیگر، در برابر نظام سرمایه داری لیبرال، صرفاً منطقه خاورمیانه است که به دلایل مختلف مقاومت می‌کند. حتی چینی‌ها نیز با وجود پذیرش نظام اقتصادی آن، مدعی عدم پذیرش بخش سیاسی آن نیستند، بلکه صرفاً قصد خریدن زمان و فرصت را برای تحکیم موقعیت اقتصادی خود دارند. تحول در نظام جهانی، زمانی امکان‌پذیر است که یک نظام اقتصادی سیاسی به شکل نرم‌افزاری جایگزین آن شده و ساختار اقتصادی و نوع نظام‌های حکومتی را تنظیم نماید.

سطح دوم به "نظام بین‌المللی" اشاره دارد که از توزیع قدرت میان واحدهای اصلی (دولت‌ها) و در دوره‌های مختلف به اشکال متفاوتی چون چند قطبی، دو قطبی و یا تک قطبی پدید می‌آید. در حال حاضر این نظام شکل تک قطبی دارد، اما یک نظام تک قطبی محدود و در حال گذر است و این محدودیت به وسیله عوامل داخلی کشورها (نقش افکار عمومی، مردم و گروه‌های اجتماعی) تعاملات و رقابت‌ها میان دولت‌ها و ظهور اقتصادهای قدرتمند جدید و نیز هنجارها و نهادهای بین‌المللی ایجاد می‌شود. لذا برخی از اصطلاح "نظام یک - چند قطبی" برای آن استفاده می‌کنند.

اما سطح سوم به " مناطق " برمی‌گردد و امروزه ما با دو گونه منطقه روبه‌رو هستیم: مناطق اصلی شامل آتلانتیک، پاسیفیک، خاورمیانه و اوراسیا بوده و مناطق فرعی به مناطق کم‌اهمیت- تر (همانند آمریکای مرکزی و لاتین، آفریقا و استرالیا) اشاره دارد. سوئل کوهن جغرافیدان سرشناس نیز پنج منطقه جغرافیایی را در آمریکای شمالی، آسیای جنوب خاوری، اورو- آتلانتیک، اوراسیا و آسیای پاسیفیک شناسایی کرده است (مجتهدزاده، ۱۳۸۶). منظور از مناطق فرعی، آن حوزه‌های جغرافیایی است که کمتر بر نظام بین‌المللی اثرگذارند. اهمیت مناطق اصلی آن است که اثر مستقیم روی نظام بین‌المللی دارند و به بیانی، این میزان بازیگری در مناطق مهم است که ساختار نظام بین‌المللی را تعیین می‌کند. هر قدرتی که بتواند در تعداد بیشتری از این مناطق ایفای نقش کند، به لحاظ اهمیتی که برای وضعیت اقتصادی، سیاسی و نظامی آنها دارد، می‌تواند به مراتب خود در میان سایر قدرت‌ها بیفزاید .

در دوران جنگ سرد، جهان در راستای گسل‌های اصلی سطح نظام بین‌المللی به سه منطقه مهم تقسیم شده بود: بلوک شرق، بلوک غرب و کشورهای غیر متعهد یا جهان سوم. بلوک غرب همان منطقه آتلانتیک بود، بلوک شرق در اوراسیا و مجاور آن قرار داشت و خاورمیانه و پاسیفیک نیز عرصه رقابت و منازعه شرق و غرب و به شکل کم‌رنگ تری جنبش غیر متعهدها بود. در واقع، نقش پررنگ ایدئولوژی موجب تحت‌الشعاع قرار گرفتن مناطق ژئوپلیتیک شده بود، اما پس از جنگ سرد، مناطق ژئوپلیتیک معنا و مفهوم روشن‌تری پیدا کردند. در حال حاضر، چهار منطقه اصلی آتلانتیک (اروپا - آمریکای شمالی)، پاسیفیک (شرق و جنوب شرقی آسیا)، خاورمیانه و اوراسیا از آن چنان اهمیتی برخوردارند که بیشتر مسائل سیاست بین‌المللی پیرامون آنها جریان دارد.

آنچه که امروز اوراسیا به مفهوم ژئوپلیتیک نام دارد، اگر چه نخستین بار از سوی ادوارد سوئس (Edward Suess) زمین‌شناس اتریشی در سال ۱۸۸۳ به کار برده شد، اما تا پایان جنگ سرد کمتر از سوی جغرافیدانان معرفی شده بود (امیراحمدیان، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۹). از این نگاه، اوراسیا گستره‌ای است که از شرق اروپا شروع و به مناطق چین می‌رسد و در فرهنگ لاروس، این نام به منطقه اروپا و آسیا داده شده است. این عرصه در دوره شوروی در درون بلوک شرق بود و از این رو، کمتر از آن نام برده می‌شد (امیراحمدیان، بهار ۱۳۸۳، ص ۲۰)، اما اینک به خاطر همجواری آتلانتیک، خاورمیانه و پاسیفیک نقش مهمی دارد. برخلاف آتلانتیک که

بازیگر اصلی آن، آمریکا و منطقه پاسیفیک که بازیگران اصلی آن آمریکا و چین و نیز منطقه خاورمیانه که بازیگر اصلی آن آمریکا می باشد، در منطقه اوراسیا در حال حاضر، روسیه نقش اصلی را بر عهده دارد. هرچند در پانزده سال اخیر، به موازات مطرح شدن این منطقه در عرصه ژئواستراتژیک جهان، سایر بازیگران (آمریکا، اروپا و چین) نیز کوشیده اند تا وارد معادلات آن شوند.

اما مراد از اوراسیای مرکزی صرفاً بخشی از منطقه اوراسیاست و معمولاً شامل روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز می باشد که ۹ کشور را در بر می گیرد. در مطالعات شورای آتلانتیک آمریکا در سال ۲۰۰۱، قلمرویی به نام " اوراسیای مرکزی " تعریف شده که از دریای سیاه تا چین و از روسیه تا ایران، پاکستان و افغانستان را دربردارد (امیراحمدیان، بهار ۱۳۸۳، ص ۲۱). با وجود اینکه در تعریف منطقه اوراسیای مرکزی و قلمرو و حدود آن اختلاف نظر هست، بیشتر دیدگاه‌ها، بر کشور روسیه، پنج کشور آسیای مرکزی و سه کشور قفقاز تاکید دارند (Fairbanks, January 2001). اما نکته اصلی و دعوی عمده این است که اوراسیای مرکزی برای هر یک از بازیگران اصلی آن معنا و مفهوم خاصی دارد.

(" " :

منطقه اوراسیای مرکزی تا سال ۱۹۹۱ در درون قلمرو اتحاد شوروی جای داشت، اما پس از این زمان به پانزده کشور تقسیم شد. فدراسیون روسیه بزرگترین کشور و جانشین اصلی اتحاد شوروی است. از میان کشورهای جدا شده از روسیه، سه کشور بالتیک (لتونی، استونی و لیتوانی) از روسیه فاصله گرفته و به ناتو پیوسته‌اند. از سه کشور غرب روسیه جمهوری مولداوی و اوکراین درصدد دوری از روسیه و پیوستن به غرب هستند، اما روسیه سفید هنوز پیوندهای نزدیکی با روسیه دارد. از سه کشور قفقازی نیز، یکی متحد جدی روسیه (ارمنستان)، یکی روابطی پر از تنش با مسکو دارد (گرجستان) و آذربایجان نیز با وجود برخی ملاحظات، مترصد فرصتی است که وارد نهادهای غربی شود.

پنج جمهوری آسیای مرکزی نیز روابط نزدیکی با روسیه دارند. با وجود اینکه برخی از آنها همانند ازبکستان نگرانی‌هایی نسبت به این کشور دارند، اما این موضوع در سالهای اخیر

لطمه‌ای به روابط آنها نزده است. از همان اوان استقلال، روسیه این ۱۴ کشور را "خارج نزدیک" دانسته و حق دخالت را در منطقه به بهانه حمایت از ساکنان روس تبار (که حدود ۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر هستند) در اسناد " سیاست امنیت ملی"، " آیین نظامی" و " تدبیر سیاست خارجی " برای خود مسلم انگاشته است؛ موضوعی که در ادبیات سیاسی و امنیتی منطقه به " آیین مونروئه روسی" موسوم شده است. ساختاری که برای تداوم همکاری میان روسیه و این کشورها طراحی شده، سی.آی.اس (کشورهای مستقل مشترک المنافع) نام دارد.

این سازمان ابتدا میان روسیه، روسیه سفید و اوکراین شکل گرفت. سپس کشورهای دیگر به آن پیوستند و در حال حاضر ۱۲ عضو دارد و سه کشور بالتیک عضو آن نیستند. از این رو می‌بینیم که برای روسیه، اوراسیای مرکزی قلمرو انحصاری نفوذ، حیاط خلوت و حوزه منافع ملی آن است و تلاش می‌کند تا آنجا که ممکن است کشورهای دیگر را وارد ترتیبات، سازوکارها و توافقات آن نکند. در واقع، برای روس‌ها، اوراسیا معنا و مفهوم خاصی دارد. در عملکرد امپراتوری روسیه و از قرن هفدهم به بعد و به ویژه در تمام قرن بیستم نیز همچنان این-گونه بوده است.

از نگاه کرملین، کشورهای این منطقه جدا شده از شوروی قلمرو اعمال آیین مونروئه روسی بوده و خارج قلمداد نمی‌شوند. رفتار کرملین طی پانزده سال گذشته نسبت به مناطق مجاور (دریای سیاه، قفقاز جنوبی، خزر و آسیای مرکزی) و کوشش برای محدود کردن حضور، نفوذ و مشارکت سایر کشورهای قدرتمند مانند اتحادیه اروپا، ترکیه، ایران و چین نیز از این واقعیت حکایت دارد که مسکو تنها ساختارها و ترتیباتی را می‌پذیرد که محور آن روسیه باشد.

شاید تنها پس از حضور جدی آمریکا طی سال‌های اخیر و وقوع انقلاب‌های رنگی است که روس‌ها پذیرفته‌اند. سازمان همکاری شانگهای (که در اوان شکل‌گیری صرفاً برای حل و فصل مسائل مرزی بود) نقشی گسترده‌تر بازی نموده و نقش کشورهای چین، ایران و حتی هند و پاکستان نیز در سطحی محدود برای منطقه پذیرفته شود. البته نقش روسیه در اوراسیا از یک قدرت انحصاری به تدریج کاهش یافته و به ویژه پس از سال ۲۰۰۱ به صورت اساسی با

رقابت آمریکا روبه‌رو شده است. با توجه به تحولات نسلی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در کشورهای اوراسیا، امکان بازگشت به وضع پیشین کم‌رنگ می‌شود.

نکته جالب این است که مسکو به‌خاطر اولویت‌های داخلی‌اش حاضر است سطح بازی با قدرت‌های خارجی را در اوراسیا از منطقه به نظام بین‌المللی و بازی‌های ژئوپلیتیک جهانی بکشانند؛ چرا که از نگاه مقامات کرملین وارد شدن به رقابت‌های کلان برای این کشور هزینه‌هایی دارد که در حال حاضر مگر در موارد حیاتی، ضرورتی به پرداختن آن نیست (Weitz, Summer 2006. p165).

همچنین، مفهومی در ادبیات سیاست خارجی روسیه وجود دارد و به "اوراسیاگرایی" موسوم است و در دو سده اخیر بسیار مورد بحث بوده و "به ضرورت اتخاذ یک سیاست خارجی متوازن میان غرب و شرق" اشاره دارد و در مقابل مفاهیم "آتلانتیک‌گرایی"، "شرق‌گرایی" و "اسلاوگرایی" و بیشتر برای تعدیل آنها مطرح می‌شود.

(" : "

غربی‌ها اروپا را یک نهاد فرهنگی می‌دانند که به تدریج در حال گسترش است. به ویژه با از میان برداشتن دیوار آهنین، پیوستن آلمان شرقی و توسعه تدریجی کشورهای اروپای شرقی، نهادهایی چون اتحادیه اروپا و ناتو نیز گسترش یافتند. البته پیشینه این روند به سال ۱۹۷۵ و شکل‌گیری کنفرانس امنیت و همکاری اروپا برمی‌گردد. سپس از سال ۱۹۹۰ با ایجاد شورای ناتو - ورشو، شورای اروپا و طرح مشارکت برای صلح ناتو، کشورهای روسیه، قفقاز و آسیای مرکزی نیز به عضویت نهادهای اروپایی درآمدند. از نگاه غرب و به ویژه اروپا، نه تنها شرق اروپا، بالتیک و بالکان، بلکه مناطق حوزه دریای سیاه و قفقاز نیز به عنوان "همسایگان جدید" به تدریج در معرض تاثیر فرهنگ و تمدن غربی و استانداردهای اروپایی بوده و از این رو، بخشی از اروپای بزرگ پنداشته می‌شوند. اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۴ "سیاست همسایگی اروپا" ENP را به عنوان بخشی از سیاست خارجی و به منظور تامین امنیت خود طراحی کرد که کشورهایی چون روسیه سفید، مولداوی، اوکراین، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان را در بر می‌گیرد.

از نظر دولت آمریکا نیز بازیگری در اوراسیا در راستای ایفای نقش برتر، به عنوان حافظ اصلی و موتور گسترش نظام جهانی سرمایه‌داری لیبرال و نیز در خدمت منافع خود برای حفظ موقعیت در نظام بین‌المللی قرار دارد. این حضور و نفوذ بایستی احتمال بازگشت روسیه را به اشکال پیشین را در منطقه سد کرده و با ایجاد ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جدید، موقعیت فعلی آن را نیز محدود سازد. علاوه بر این، حضور در اوراسیا می‌تواند نقش کنترل‌کننده و محدود‌سازنده چین را در صفحه شطرنج جهانی (به تعبیر برژینسکی) نیز عملی سازد. نگاه اتحادیه اروپا نیز در درجه اول جلوگیری از سرایت بحران‌های منطقه به اتحادیه و نیز نقش اتحادیه در گسترش نظام جهانی است. اروپایی‌ها به شکل مسالمت‌آمیزتری در صد الگوسازی برای مناطق مجاور در شرق هستند.

ت) ترکیه: "منطقه نفوذ از بالکان تا اوغورستان"

حکومت ترکیه که به ویژه از دهه ۱۹۸۰ دچار نوعی بحران هویت شده بود، از فردای استقلال کشورهای اوراسیای مرکزی با تاکید بر پان‌ترکیسم، قرن ۲۱ را قرن ترک‌ها نامیده و بر دنیای ترک از بالکان تا چین تاکید کرد. از نگاه آنکارا، برخی تشابهات فرهنگی، زبانی و قومی میان ترکیه، آذربایجان و برخی کشورهای آسیای مرکزی، الهام بخش همکاری‌های منطقه‌ای و ایجاد ساختارهای مناسب آن است. بدین منظور، نشست‌ها و کنفرانس‌های متعددی برگزار شد و از حمایت غرب نیز برخوردار بود.

در کنار این، ترکیه کوشید تا روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی گسترده‌ای با کشورهای منطقه برقرار کند و بخش خصوصی آن توانسته است در حوزه اقتصادی و فرهنگی از کارآمدی خوبی برخوردار باشد. از این رو، این منطقه را دنیای ترک دانسته و نشریه‌هایی نیز به این عنوان منتشر کرده است. البته پس از یک دوره تندروی در تاکید بر عناصر قومی و زبانی و عدم استقبال کشورهای منطقه از یک برادر بزرگتر (همانند روسیه) به تعدیل سیاست‌ها و تاکید بر نقش همکاری و شرکت روی آورده است.

با توجه به مباحث بالا، ملاحظه می‌شود که منطقه اوراسیای مرکزی از منظر منافع و سیاست کشورهای مختلف با تعبیر و عناوین متفاوت نگریسته شد. رقابت و همکاری کشورها

بیشتر متاثر از گفتمان‌های کلان حاکم بر سیاست آنها بوده و البته گفتمان‌های متفاوت، کاملاً امکان همکاری را از میان نمی‌برد. کشورها می‌کوشند تا عمل گرایانه به سطحی از همکاری برسند و منافع بلند مدت و متضاد، راه را بر منافع میان مدت که می‌تواند همراه با همکاری باشد، نبندند.

۲- ایران: "منطقه آسیای جنوب غربی"

ایران در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه نقش محوری دارد اما در عین حال، در مناطق آسیای مرکزی، قفقاز و خزر به عنوان یک بازیگر دارای نقش است. به بیان روشن تر، هم منطقه خلیج فارس را به مناطق مذکور پیوند می‌زند و هم اینکه در بیشتر آن مناطق به عنوان یک بازیگر مطرح است. البته برخی تحلیل‌گران ایران را صرفاً در کنار اوراسیای مرکزی و مناطق فرعی آن (آسیای مرکزی و قفقاز) تعریف می‌کنند، اما برخی نیز آن را به عنوان بخشی از اوراسیای مرکزی به شمار آورده اند.

در سند "چشم انداز بیست ساله جمهوری اسلامی ایران" که در سال ۱۳۸۲ به پیشنهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام به تصویب رسید، ایران کشوری است که باید تا سال ۱۴۰۴ جایگاه اول اقتصادی، علمی و فن آوری را در منطقه "آسیای جنوب غربی"، شامل آسیای مرکزی، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه داشته باشد. از این نگاه، بخش‌های مهمی از آنچه که اوراسیای مرکزی نامیده می‌شود به لحاظ تاریخی، فرهنگی و اقتصادی در پیوند با ایران و در مدار آن قرار می‌گیرد. در مقدمه این سند، بر آرمانی بودن، و در عین حال، قابل دسترس بودن و واقعی بودن این هدف تاکید شده است (متن "ابلاغیه سند چشم انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴" www.majma.ir).

برای بحث در مورد نقش ایران در منطقه و آینده آن، باید نگاهی به وضعیت امروز بیندازیم. به طور کلی نقش آفرینی ایران در این منطقه می‌تواند در قالب سه هويت متصور مورد توجه قرار گیرد: ایران به عنوان یک دولت-ملت، به عنوان یک فرهنگ و تمدن ایرانی و به عنوان یکی از محورهای تمدن اسلامی. طبعاً این سه هويت مجزا و متضاد نبوده، بلکه دارای هم پوشانی‌های مهمی هستند. در عمل، همه اینها در دولت ایران است که قدرت عمل پیدا می‌کند.

الف) ایران به عنوان یکی از محورهای تمدن اسلامی

ایران از ابتدای پذیرش اسلام نقشی محوری در اداره تمدن اسلامی، استقلال و بقای آن داشته است. کما بیش این نقش را مصر در شمال آفریقا عهده دار بوده، اما با این تفاوت که در ایران، زبان و فرهنگ ایرانی توانست به بقای خود ادامه داده. با انعطاف موجودیت خود را حفظ کند. بیشتر مناطق آسیای مرکزی، قفقاز، چین، هند و جنوب شرقی آسیا از طریق ایران مسلمان شدند. فرقه‌ها و مفاهیم دینی این سرزمین‌ها نیز بیشتر رنگ و بوی ایرانی دارد. در دوره صفویه، ایران به عنوان یک رکن اصلی جهان اسلام در کنار امپراتوری عثمانی بود.

این موضوع کمابیش تا فروپاشی عثمانی ادامه یافت و مناطق آسیای مرکزی و قفقاز همچنان در مدار فکری، فرهنگی و سیاسی ایران بودند. تنها با گسترش ملت - دولت های مدرن و تکثیر آنها در خاورمیانه بود که حکومت جدید ایران (دوره پهلوی) نقش اسلامی را به محاق سپرد. این نقش از سال ۱۳۵۷ احیا شد، رهبر فقید انقلاب اسلامی از ایران به عنوان "ام القرای جهان اسلام" یاد کرد و این موضوع در سه دهه اخیر به اشکال مختلف خود را بازنمایی کرده است (دهقانی، ۱۳۸۵).

در بحث "برخورد تمدن ها" نیز ایران یکی از ارکان مهم در برخورد پنداشته شده و سید محمد خاتمی نیز در مفهوم "گفتگوی تمدن ها" این نقش را مطرح کرد. در سال های اخیر در نشست ها و کنفرانس هایی که به عنوان گفتگو و تعامل میان تمدن ها مطرح شده، ایران در کنار یونان، ایتالیا، فرانسه، آلمان، روسیه، مصر و ترکیه مطرح و به طور جدی فعال بوده است. از این رو، هویت و نقش ایران به عنوان یک موجودیت دینی و محور آن و یا یکی از محورهای مهم آن امری کاملاً روشن است.

ب) ایران به عنوان فرهنگ و تمدن ایرانی

پیشینه باستانی ایران در کنار روم و حکومت های ایرانی که حوزه فرهنگ و تمدن آن از سغد و سکا تا قفقاز و تا شمال آفریقا را در بر می گرفته، حکایت از یک موجودیت فرهنگی پایدار می کند. پس از اسلام نیز تمایز نسبی فرهنگ و تمدن ایرانی در دوره حکومت های مستقل سامانی، صفاری، آل بویه و بعدها نیز در امپراتوری شیعه صفویه در رقابت با امپراتوری

سنی عثمانی ادامه یافت. تلاش حکومت پهلوی برای بازپیرایی زبان و ادب پارسی از عربی و یافتن جایگاهی مستقل در میان مراکز فرهنگی و مطالعاتی جهان و وجود یک حوزه فرهنگی و تمدنی ایرانی که با فروپاشی شوروی به شکل گسترده‌تری خود را نمایان ساخت، هم از مصادیق وجود این تمدن و فرهنگ است.

در سال‌های پس از فروپاشی شوروی، نگاه فرهنگی به این منطقه از سوی صاحب نظرانی چون عنایت الله رضا و ناصر تکمیل همایون مطرح بود. بیش از همه چنگیز پهلوان آن را در چارچوب "حوزه فرهنگی و تمدنی ایران" مطرح کرد (تکمیل همایون، بهار ۱۳۸۳).

این دیدگاه، پس از تدوین سند چشم انداز به شکل بسیار جدی از سوی محسن رضایی نیز بیان شد. او "حوزه تمدنی ایران" را مطرح کرد که شامل منطقه جغرافیایی وسیعی است که از درون چین تا کشمیر و فلات پامیر را دربر می‌گیرد و به آسیای مرکزی می‌رسد. همچنین کشورهای این حوزه به انضمام افغانستان و پاکستان را شامل می‌شود و ایران فعلی را در خود جای می‌دهد. سرانجام از اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس و نواحی ساحلی آن در دوسو، خود را به قفقاز تا دریای سیاه و مدیترانه می‌رساند. در این حوزه تمدنی، زبان فارسی اهمیت وافر دارد، چرا که حوزه تمدنی ایرانی را به هم پیوند می‌زند <http://rezaee.ir>. او به زبان فارسی به عنوان زبان علمی و میانجی در منطقه تاکید می‌کند. از نگاه رضایی، ایران در این حوزه منطقه‌ای در محدوده مرزهای غربی هند و چین و مرز جنوبی روسیه و مرزهای شرقی اروپا و آفریقا و در شمال اقیانوس هند قرار دارد و این منطقه پنج ضلعی را "منطقه آسیای جنوب غربی" می‌داند. در این منطقه هدف ایران دستیابی به اهداف زیر است:

۱- ایران به عنوان کانون قدرت هژمون منطقه‌ای، عامل نظم و ثبات بوده و به حوزه نفوذ خود ثبات و استحکام بخشد؛

۲- با ارتقای جایگاه خود، می‌تواند توازن و تعادل را در منطقه ایجاد کند؛

۳- کارکرد مشخص ایران، می‌تواند در اعمال و حراست از ضوابط رفتاری جلوه گر شود؛

۴- با دستیابی به موقعیت برتر، ایران می‌تواند، بازیگران آشوب ساز را با همکاری منطقه ای

مجازات کند؛

۵- ایران می‌تواند با سازماندهی هژمون درون زا، جایگاه سلسله مراتبی کشورها را مشخص کند؛

۶- ایران می‌تواند خود و دیگر کشورهای منطقه را در چارچوب همکاری‌های منطقه‌ای، حفظ و حراست کرده و با توجه به موقعیت برتر اجازه ندهد، منافع ملی و ارزش‌های حیاتی آن توسط دیگران، مورد تهاجم قرار گیرد.

۷- ایران می‌تواند، بنیانگذار نظم جدید در منطقه آسیای جنوب غربی شود، به نحوی که بتواند در حل و فصل مناقشات، نقش محوری ایفا کند؛ دستیابی به اهداف مذکور، تحقق هژمونی درون زا را در منطقه آسیای جنوب غربی به دنبال خواهد داشت که ایران، کانون این منطقه خواهد بود <http://rezaee.ir>

پ) ایران به عنوان یک ملت - دولت

با وجود اهمیت عناصر باوری، فرهنگی و تمدنی، اما در پرتو گسترش مفهوم ملی‌گرایی، بازیگر اصلی و رسمی در عصر وستفالیایی روابط بین‌الملل - که هنوز هم کمابیش خود را در عصر جهانی شدن حفظ کرده است - دولت‌های ملی دارای حاکمیت هستند. اگر چه این دولت‌ها دارای درجات متفاوتی به لحاظ قدرت و میزان اثرگذاری می‌باشند، اما به لحاظ حقوقی برابر تلقی می‌شوند. واقعیت ملت - دولت، مفهومی به نام منافع ملی را مطرح می‌سازد که ارتباطی نزدیک با سودهای یک دولت در حوزه حاکمیت، حکومت، ملت و سرزمین دارد و مسئولیت دولت نیز این قلمروها را دربرمی‌گیرد.

در واقع وظیفه اصلی هر دولتی حفظ منافع ملت خود است. سایر بازیگران در نسبت با این منافع، به متحد، همکار، رقیب و یا دشمن تبدیل می‌شوند. معمولاً هر دولتی منافع خود را به فوق‌العاده حیاتی، حیاتی، مهم و حاشیه‌ای تقسیم می‌کند که به ترتیب شامل بقای ملت، سرزمین، حاکمیت و حکومت؛ توسعه کشور و رفاه مردم؛ حوزه‌های نفوذ اقتصادی و سیاسی؛ و متحدان می‌باشد. از این رو، یک ملت - دولت طبعاً اولویت‌های سیاست خارجی خود را به

ترتیب و بر اساس این منطق تعیین خواهد کرد.

دولت ایران در مورد اوراسیای مرکزی، در هر سه نقش دارای منافع جدی است. نخست اینکه ایران یک دولت برخوردار از حاکمیت است که همانند هر بازیگر رسمی دیگر به طور مشخص منافع ملی خود را داشته و می‌کوشد تا آنها را دنبال کند. اما از آنجا که منافع ملی بیشتر از منظر هویتی که یک دولت برای خود قائل است تعریف می‌شود، طبعاً وجه تمدن اسلامی و حوزه فرهنگ و تمدن ایرانی در تعریف از هویت دولت ایران اثر بسیار دارند. دولت ایران که پیشینه آن به دولت-شهرهای شوش و عیلام و سپس حکومت‌های متمرکز ماد و هخامنشی برمی‌گردد، برای نزدیک به دو هزاره یکی از دو امپراتوری بزرگ در آسیا و اروپا بوده و پس از آن نیز به عنوان بخشی از تمدن اسلامی و در بسیاری دوره‌ها به عنوان محور آن ایفای نقش کرده است. اما دولت به مفهوم مدرن آن در ایران پس از دوره قاجار شکل گرفت.

آنچه که امروز در ادبیات سیاسی بین‌المللی اوراسیای مرکزی نامیده می‌شود، تقریباً از زمان باستان تا قرن هجدهم میلادی بخشی از ایران و حتی در دوره‌هایی که از استقلال نسبی برخوردار بوده، نیز بخشی از حوزه فرهنگی و تمدنی ایران به شمار می‌آمده است و به اندیشه، زبان، ادب و شعر ایرانی مزین بوده و همه آثار فرهنگی، هنری، معماری و حتی فرقه‌ها و آئین‌های مذهبی در چارچوب فرهنگ و تمدن ایرانی شکل گرفته و جریان یافته است.

از قرن نوزدهم که منطقه به تدریج به تصرف روسیه درآمد، ایران نیز دیگر در منطقه نقشی نداشته و از سال ۱۹۹۱ است که ایران به عنوان یک بازیگر ملی در منطقه مطرح می‌شود. از نگاه دولت ایران، بخشی از اوراسیای مرکزی که به قفقاز و آسیای مرکزی موسوم است، به عنوان بخش شمالی "آسیای جنوب غربی" و به عنوان منطقه‌ای که در مدار ایران قرار داشته و باید به وسیله فرهنگ، قواعد و ساختارهای جمعی مشترک با حضور کشورهای منطقه و در کنار ایران اداره شود، تلقی می‌شود.

۳- عملکرد دولت ایران در اوراسیای مرکزی

اگر چه جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، خود را در نقش حامی محرومان و مستضعفان جهان و رویاروی قدرت‌های بزرگ می‌دید، اما با پایان

جنگ تحمیلی و شرایط خاص آن سال ها، متأثر از "گفتمان سازندگی" و "نظریه ام القرا" به تعبیر آن روزها، کوشید تا سیاست معتدلی را نسبت به این منطقه اتخاذ کند که با آنچه که در نخستین سال های پس از انقلاب در ارتباط با سایر مناطق مجاور و مسلمان اتفاق افتاد، متفاوت بود. در واقع، الزامات یک سیاست توسعه گرا برای غلبه بر مشکلات پس از انقلاب و جنگ، نقش محدودی را برای دولت ایران تعریف کرد که با تعبیر گوناگونی چون "سیاست دسته گل" (Haliday, Nov.1995, p.220)، "بازیگر بی میل" (Cornell, 2001) و "عمل گرای" (Hunter, Spring2003, P.133) از آن یاد می شده است.

در طول سال های اخیر، سیاست ایران در اوراسیای مرکزی متأثر از شرایط پس از جنگ و محدودیت های بین المللی جدید باقی مانده است. ایران در این سال ها به خاطر نیاز به فن-آوری های نظامی و غیر نظامی و رای روسیه در نهادهای بین المللی، از هر اقدامی که وضع موجود را به چالش بطلبد خودداری کرده است. از این رو، نه در نقش مرکز تمدن اسلامی و یا انقلاب اسلامی و نه در نقش محور حوزه فرهنگ و تمدن ایرانی عمل کرده است. در واقع، این ترکیه، عربستان، پاکستان و جریان های اسلام گرای افغان بوده اند که بیشتر نقش اسلامی بازی کرده اند. در مورد ایفای نقش در حوزه فرهنگ و تمدن ایرانی نیز، فعالیت های ایران بسیار محدود بوده و قابل مقایسه با هیچ کدام از کشورهای اروپایی، ترکیه و یا آمریکا نیست.

بخش مهمی از این مسئله ناشی از فقدان یک تعریف روشن از نقش دولت ایران در این منطقه است. آیا اساساً جمهوری اسلامی ایران برای خود نقشی قائل بوده و در صورت وجود چنین تعبیری، قرار بوده که چه نقشی را بازی کند؟ و برای ایفای آن چه رقیبان و همکارانی داشته است؟ آیا ایفای این نقش در چارچوب نقش انقلابی و جهانی قرار داشته و یا چه نسبتی با نقش ایران در خلیج فارس و خاورمیانه داشته است؟ اینها از مهم ترین پرسش هایی هستند که عملکرد ایران در تک تک کشورها و مجموعه این منطقه پاسخ روشنی به آنها نمی دهد. در دوره سازندگی، جمهوری اسلامی ایران کوشید به عنوان میانجی برای حل و فصل بحران های منطقه عمل کند و در بحران قره باغ و تاجیکستان با چنین رویکردی وارد عمل شد و به گسترش روابط اقتصادی، ایجاد شالوده ارتباطی و فعالیت های فرهنگی در چارچوب نظام های سیاسی جدید پردازد. دید و بازدیدهای مقامات دوطرف و راه اندازی خطوط هوایی میان تهران و مراکز جمهوری ها در این دوره جریان داشته، خط آهن سرخس - تاجن برای

احیای جاده ابریشم و عضویت کشورهای منطقه در اکو مهم ترین فعالیت ایران در این سالها بود (رمضانی، ۱۳۸۰، صص ۹۸-۹۰ و کولایی، ۱۳۸۴، ص ۵۷).

اما روابط اقتصادی به خاطر عدم وجود بخش خصوصی قدرتمند و بخش دولتی کارآمد صرفاً در حد برخی فعالیت‌های پیلهوری محدود باقی ماند و خطوط هوایی نیز روز به روز محدودتر شد. به لحاظ فرهنگی نیز هیچ بنیان و ساختار ماندگاری ایجاد نشد و به تدریج روابط با این منطقه تحت الشعاع روابط با روسیه قرار گرفت و این وضع در دوره اصلاحات و پس از آن نیز با وجود برخی فعالیت‌های گاه و بی‌گاه تداوم یافت

با وجود افزایش تدریجی مبادلات اقتصادی، ایران نتوانسته جایگاه مهمی در تعاملات اقتصادی منطقه پیدا کرده و انرژی منطقه نیز کمابیش در کنترل روسیه قرار داشته و برای انتقال نیز، کشورهای منطقه بیشتر به مسیر روسیه و ترکیه توجه داشته‌اند. در واقع، روابط احتیاط آمیز ایران با کشورهای منطقه، صرفاً از آسیب رسیدن به روابط موجود جلوگیری نموده و یا در مواردی چون ازبکستان روابط نامناسب را بهبود بخشید، اما نتوانسته آن را از سایه خصومت‌های آمریکا و نگرانی‌های روسیه دور سازد. به جز پیوستن کشورهای منطقه به سازمان غیر فعال و ناکارآمد اکو و عضویت ناظر ایران در سازمان همکاری شانگهای، ایران هیچ فعالیت جمعی موثری در این منطقه نداشته و از همه دسته بندی‌های امنیتی منطقه‌ای دور مانده است (آلیسون و جانسون، ۱۳۸۲، ص ۲۶۰).

همچنین پیشنهاد ایجاد سازمان کشورهای ساحلی دریای خزر نیز مورد پذیرش قرار نگرفته است. همه اینها از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که با وجود اینکه ایران از لحاظ تاثیرپذیری از تحولات منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، تاثیرگذاری بر آنها و نیز نزدیکی جغرافیایی، جزئی طبیعی و جغرافیایی از آن است، اما کشورهای منطقه، ایران را به عنوان بخشی از منطقه به حساب نیاورده‌اند. چنین بینشی در ادراک دولتمردان کشورهای منطقه شکل نگرفت که ایران را بخشی از این منطقه بدانند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴، صص ۷-۸۶).

در مجموع می‌توان سیاست ایران را در منطقه بیشتر تدافعی (جلوگیری از ناامنی و تهدید احتمالی)، محتاطانه، حفظ وضع موجود و حرکت در محدوده سیاست خارجی روسیه دانست و هیچ ابتکار عملی را نمی‌توان در آن مشاهده نمود. مقایسه‌ای میان عملکرد اقتصادی و

فرهنگی ایران و ترکیه به خوبی این وضع را نشان می‌دهد (حسینی عابدینی، آبان ۱۳۸۴، صص ۸-۱۴). در حالی که ترکیه در بیشتر عرصه های اقتصادی منطقه فعال است و از نظر فرهنگی نیز وجود دانشگاه‌های آن کشور قابل توجه است اما از این نظر، ایران بسیار کم رنگ می‌نماید. در واقع، اگر چه ایران شاید چیزی را دست نداده اما چیزی هم به دست نیاورده است. سیاست ایران در این منطقه تحت الشعاع سیاست ایران در مناطق و موضوعات دیگر همانند خصومت با آمریکا مانده است.

۴- مشکلات ایران در منطقه

برای عملکرد ضعیف ایران در منطقه می‌توان دلایل مختلفی همچون دشمنی آمریکا، وابستگی ساختاری کشورهای منطقه به روسیه و تصویر ایران در منطقه مطرح کرد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴، صص ۸-۷۷). آنچه که در مورد سیاست ایران در این منطقه بسیار اهمیت دارد آن است که ایران از همان ابتدای دهه ۱۹۹۰، فاقد یک سیاست روشن در مورد منطقه بوده و در واقع، این منطقه اولویت خاصی در سیاست خارجی ایران پیدا نکرده است. پس از "شور و شوق اولیه" (آلیسون و جانسون، ۱۳۸۲، صص ۲۴۲) و سیاست عملگرایانه بعدی، اینک پس از هفده سال در نوعی سردرگمی به سر می‌برد و عوامل این سردرگمی را می‌توان در موارد زیر یافت.

اگر مبنا را بر تعریف منافع ملی متأثر از برداشت هویتی و فرهنگی قرار دهیم، ایران در این منطقه کمتر از سوی غرب مورد تهدید است. آنچه که طی این سال‌ها به آرامی برای به حاشیه راندن نقش ایران صورت گرفته و نیز از سوی برخی کشورها مانند روسیه و ترکیه برای احیای نفوذ انجام می‌گیرد، بیشترین تهدید را برای تداوم دوری منطقه از حوزه فرهنگ و تمدن ایرانی و جلوگیری از احیا آن داشته است. اما مشکل اصلی شاید از نبود آگاهی نسبت به واقعیت‌های کشور و منطقه برمی‌خیزد. متأسفانه در ایران هنوز درک روشنی از مفهوم فرهنگ و تمدن ایرانی نزد بسیاری از تصمیم‌گیران امور سیاسی و فرهنگی در رابطه با جهان خارج شکل نگرفته است. در نبود چنین فهمی، طبیعی است که عرصه به رقبا سپرده شده و کار بنیادین و فرهنگی جدی جای خود را به برخی فعالیت‌های صوری و بدون اثرگذاری ماندگار داد. در برخی موارد، کارها در جهت عکس منافع ملی صورت می‌گیرد.

علاوه بر اینکه سیاست خارجی ایران به خاطر واقعیت‌های داخلی و خارجی از ایفای نقش ایدئولوژیک دور بوده اما از سوی دیگر، از ایفای نقش فرهنگی و تمدنی ایران نیز باز مانده است. در خلاء نقش ایدئولوژیک و فرهنگی - تمدنی، حتی الزامات نقش ملت- دولت نیز به شکل مناسبی رعایت نشده است. نتیجه آن شده که ایران به عنوان یک بازیگر، بیشترین امتیازش نزد حکومت‌هایی است که برایشان یک همسایه بی‌دردسر لازم است که حتی اگر به- خاطر فشارهای دیگران نیز روابط خود را تا هر اندازه محدود کنند و هر جسارتی به خرج دهند، خم به ابرو نخواهد آورد. سیاست کج‌دار و مریز ایران مهم‌ترین ویژگی‌اش این است که در میان مدت زیان و یا تهدیدی را بر نمی‌انگیزد، اما در بلند مدت نیز محصولی نخواهد چید و دستاوردی نخواهد داشت.

۵- راهکارها

از مجموع مطالبی که آمد می‌توان حداقلی از الزامات یک سیاست‌گذاری مفید را برای جمهوری اسلامی ایران مستلزم مواردی دانست که پیش از همه بازنگری تدریجی در برخی انگاره‌های پیشین و ترسیم یک نقش روشن در پرتوی واقعیت‌های امروز ایران و جهان قرار دارد. در واقع، همچنان که با همان منطق توجه به فلسطین و لبنان و یا هر جای دیگر نمی‌توان به این حوزه نگرست، اما این منطقه را نباید صرفاً در سایه خصومت‌های با غرب مورد توجه قرار داد و با یک نگرش سلبی وارد آن شد.

در اولویت قرار دادن آن و اتخاذ یک رویکرد ابتکاری، مستقل و در عین حال هم پیوند با سایر بخش‌های سیاست خارجی، امری ناگزیر است. این کار باید به یک سیاست روشن و برخوردار از مولفه‌های فرهنگی و تمدنی ایرانی (به عنوان مهم‌ترین برگ برنده ایران در منطقه) منجر شود. گفته شد که رقبای واقعی فرهنگی ایران در این حوزه، صرفاً کشورهای غربی نیستند. سیاست فرهنگی و تمدنی ایران نمی‌تواند نسبت به اقدامات سایر بازیگران بی- تفاوت باشد. اتخاذ سیاستی در خور این واقعیت، نیازمند امکانات و ابزارهایی متناسب است. این موضوع مواردی از دیپلماسی تا برنامه‌های فرهنگی و حتی روابط تجاری را در برمی‌گیرد.

طبعاً در درون این سیاست می‌تواند بسیاری از اقدامات مثبت گذشته چون اعتمادسازی، جلوگیری از تهدید، میانجی‌گری، حضور و همکاری نیز قرار بگیرد. اما این اقدامات بدون یک نگرش فرهنگی و تمدنی و الزامات آن صرفاً توانسته است از آثار منفی فعل و انفعالات منطقه برای امنیت و منافع ایران بکاهد، بدون اینکه در مقایسه با بازیگران رقیب واقعی، آینده چندان امیدوارکننده‌ای ترسیم نماید. در واقع، منطقی است که شاکله کلی نگاه به این منطقه و سیاست خارجی مرتبط با آن فراتر از تهدید زدایی، انفعال و احتیاط به برنامه "چشم انداز بیست ساله" برای تحقق موقعیت منطقه‌ای در آسیای جنوب غربی نزدیک شود.

منابع و مأخذ:

الف- فارسی:

۱. آلیسون، روی و جانسون، لنا (۱۳۸۲) امنیت در آسیای مرکزی، ترجمه محمدرضا دبیری، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
۲. امیر احمدیان، بهرام (بهار ۱۳۸۳) "جغرافیای اوراسیا"، فصلنامه فرهنگ و اندیشه، سال سوم، شماره ۹.
۳. تکمیل همایون، ناصر (بهار ۱۳۸۳) "نقش فرهنگ و تمدن ایرانی در اوراسیا"، فصلنامه فرهنگ و اندیشه، سال سوم، شماره ۹.
۴. تکمیل همایون، ناصر (زمستان ۱۳۸۵) "مناسبات ایران و آسیای مرکزی در دوره قاجاریه"، فصلنامه مطالعات ایراس، سال اول، شماره ۲.
۵. حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۴) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه ای، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
۶. حسینی عابدینی، محمد (آبان ۱۳۸۴) "فعالیت های فرهنگی دولت های خارجی در آسیای مرکزی"، ماهنامه ایراس، شماره ۴.
۷. داغچی، کنعان، "سیاست خاورمیانه ای اتحادیه اروپا" ترجمه محمد سعید علوی نائینی
۸. دهقانی، سید جلال الدین (زمستان ۱۳۸۵) "بررسی گفتمانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی"، فصلنامه مطالعات ایراس، شماره ۲.
۹. رضایی، محسن، "ایران قدرت منطقه ای" <http://rezaee.ir>
۱۰. رضایی، روح الله (۱۳۸۰) "چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران" ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی.
۱۱. کولایی، الهه (۱۳۸۴) بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۲. "ابلاغیه سند چشم انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴"، دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام، در سایت www.majma.ir
۱۳. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶/۱۰/۵) "نظم آفرینی ژئوپلیتیک در نظام جهانی"، روزنامه اعتماد: www.aftab.ac

B: English

1. Basic, G (2006) "Turkey's New Geopolitical Narratives", **Central Asia and the Caucasus**, No.3 (39).
2. Brzizinski, Z (1997) **Grand Cheeseboard**, New York, Basic Books.
3. Burkanov, Aziz (2007) "The EU Strategy in Central Asia", **Central Asia and the Caucasus**, No.3 (45).
4. Cichock, M (2003) **Russian and Eurasian Politics**, New York, Longman.

5. Cohen, Saul.B (2003) **Geopolitics of the World System**, Boulder, Rowman and Littelfield.
6. Cornell, Svante (Fall 2006) "Eurasia: Crisis and Opportunity", **The Journal of International Security Affairs**, No.11.
7. Cornell, Svante (2001) **Small Nation and Great Powers**, London, Routledge.
8. Fairbanks,C (January 2001) " Strategic Assessment of Central Eurasia ", the Atlantic Council of the United States, **Central Asia-Caucasus Institute**, SAIS,Washington D.C.
9. Haliday, Fred (1996) "The Empires Strike Back? Russia, Iran and New Republics", **The World Today**, Nov.1995.
10. Hunter, Shirin (Spring 2003) "Iran's Pragmatic Regional Policy", **Journal of International Affairs**, Vol. 56, No.2.
11. Laumulin, Murat (2007) "U.S Strategy in Central Asia", **Central Asia and the Caucasus**, No.4 (46).
12. Millaward, J (Spring 2004) **The History of Central Eurasia**, George Town University.
13. Sushko, O (2003) " The Dark Side of Integration: Ambitions of Domination in Russia's Backyard", **The Washington Quarterly**.
14. Tolpov, F (2007) "Russia in Central Asia", **The Journal of Central Asia and Caucasus**, No.5 (47).
15. Waldner, Bentia Ferrero (22/01/2007) Press Conference on New European Neighborhood Policy Europe (ENP) Related Proposals, www.wider.org
16. Wallersteine, Immanuel (1989) **Historical Capitalism**, London, Verso.
17. Weitz, Richard (Summer 2006) "Averting a New Great Game in Central Asia", **The Washington Quarterly**.